بعقل و وهم بر معنی کلام الله و خواهد و لایق حضرت او باشد چه دانستن بدو است نه بواسطه علم و فهم و راه بردن بدو از وست نه بدلالت عقل
و وهم بیت تو بدو شناس او را نی بخود ٭ راه ازو خیزد نه ازخرد ٭ اما خاص لفظی گویند که موضوع باشد برای معنی معلوم علی الانفراد
یا اسمی که وضع کرده باشند برای مسمای معلوم بانفراد و مفهوم این لفظ وجود انفراد است و قطع شرکت در خصوص جنس چون انسان و در نوع
چون رجل و در عین چون زید و عام لفظیست که شامل باشد جمعی از مسمیات یا بحسب لفظ که صیغه او از صیغهای جمع بود که دال بر شمول است
چون اِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ و رجال صدقوا یا بحسب معنی یعنی شمول باعتبار مفهوم باشد نه بصیغه چون قوم و رهط اما القصص بکسر قاف
جمع قصه است و بفتح مصدر قصصت باشد و اسم قصه نیز هست و در عین المعانی گوید قصص کلامی باشد که بعضی ازان تابع بعضی باشد قال الله تعالی
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ و در قرآن از اخبار گذشتگان هفتاد و دو قصه مذکور است بیست و نه ازان انبیا چون آدم
و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و لوط و شعیب و موسی و هرون
و یوشع و اشمویل و عزیر و خضر و الیاس و داود و سلیمان و الیسع و ذی الکفل و ایوب و یونس و زکریا
و یحیی و عیسی و شمعون بارویا صلوات الله علیهم اجمعین از جمله قصه الیسع و ذوالکفل در تفاسیر ذکر کرده اند و در قرآن غیر نام ایشان
مذکور نیست و چهار از بنی اسرائیل غیر از آنچه در قصه موسی و سایر انبیا ایشان واقع شده و یکی از اسباط و فرقای عشر و دوم حکایت کرده شده
سوم قصه ذی کمران رو در شنبه چهارم صفت ساکنان ماورا الرمل و ده ازان اولیا چون طالوت و لقمن و آصف و تبع یمنی و خربیل
کو مومن آل فرعون گویند و حبیب نجار و شمسون و بعضی او را نبی دانند و ذوالقرنین و اصحاب الرقیم و اصحاب الکهف و اسامی ایشان غیر
طالوت و لقمان و ذوالقرنین در قرآن ظاهر نیست و چهار ازان نسا ساره و مریم و بلقیس و آسیه و بیست و دو ازان کفار چون ابلیس
و قابیل و نمرود و فرعون و هامان و قارون و بخت النصر و جالوت و طیطوس رومی و عمالقه که اوج بن عناق ازیشان بوده و اصحاب الاخدود
و اهل بئر معطله و اصحاب الرس و اصحاب الایکه و اصحاب الفیل و عمرو بن لحی که واضع رسوم جاهلیت است و ابو ثمامه کذابی که صاحب
ثنی است و بلعم باعور و زاهد برصیصا و اهل سبا و شداد بن عاد که بانی ارم ذات العماد بود و بتقریب این مواضع مفسران ذکر او کرده
و از متفرقات قصه هاروت و ماروت و قصه دو برادر ملیخ و مطروس اصحاب الجنه بصغانین و باقی قصص قرآن از آنحضرت رسالت علیه
از مبدا بعثت تا زمان رحلت و گذشتگان از قصه همین است که مذکور شد و ایراد این قصها جهة تثبیت خاطر دل مبارک آنحضرت بود صلوات الله
و سلامه علیه چنانچه فرموده وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و دیگر عبرت خردمندان نیز هست لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ
عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ بیت در آیات قرآن بسی قصهاست ٭ زهر قصه بس عقل را حصهاست ٭ اما امثال جمع مثل است و در اصل
کلام عرب بمعنی مثل بوده و یقال مثل و مثل چون شبه و شبه و بعد ازانکه مشهور شده در قول سایر مضرب او را مورد او تمثیل کرده باشند
و صاحب کشاف آورده که ضرب المثل را در اظهار معانی و رفع استار از وجوه حقایق فایده تمامست چه بدو متخیل در صورت محقق باز
نموده می آید و متوهم بهم محکم مؤید بیقین می گردد و در تفسیر کبیر آورده که تاثیر امثال در دلها زیاده است زیرا که غرض از تشبیه
تجلی و آن متوکد و توضیح بر ماهیت آن چه معقول نزد سامع کالمحسوس گردد و این غایت در ایضاح و در قرآن و سایر کتب آسمانی

بسیار بوده

بسیار بوده و یکی از سور انجیل سورة الامثال است و کلام رسول و رسل دیگر صلوات الله علیهم مثل آن بسیار توان یافت و گفته اند الامثال سرج الکلام
چراغ سخنهاست روشن کرده و در قرآن چهل و چهار مثل ظاهر است و بحسب معنی امثال پنهان و اشارات بسیار است و در هر مثلی نفعی است مر خواننده را
خود را و خبر داند این تعقل آن نکنند کما قال الله تعالی وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ بیت مثلهای آن که بر علم جمل
باشد ٭ همه امثال قرآنی به معنی مثل باشد ٭ اصل رابع در فواید متفرقه و فواید موائد این اصل در شش عنوان سمت تحریر می یابد عنوان اول
در بیان جمع قرآن و کیفیت انتظام آن و از مصاحف علما این امه کشف و یقین رضی الله عنهم معتقدند برانکه قرآن در زمان حضرت
رسالت صلعم در مصحف که جامع او باشد بترتیبی متعارف نوشته نشد بلکه پراکنده باوراق و الواح و اجزاء آن مسطور می بود اگرچه در کتابت ترتیبی مرعی بود
اما بهمان ترتیب و تالیف که حالا مکتوب می گردد در صدور رجال محفوظ بود و سبب نا نوشتن علی الترتیب بقاء زمان نسخ بود
چه اگر در مصاحف نوشته شدی آیتی و سورتی لفظا منسوخ شدی و از مصحف محو بایستی کرد لیکن که بعضی از مصاحف حاضر نبودی این منسوخ از محو
گذشتی بدین جهت تفاوت در مصاحف پدید آمدی و ماده اختلاف و منشا نزاع شدی و تا قرآن نازل میشد ایام نسخ باقی بود و شاخ
باب ضبط جمع می گشت چون بوفات حضرت صلعم اوقات نسخ بپایان رسید وقت کتابت نسخه قرآن بترتیب معین در آمد و لیق توفیق [illegible]
بطریق جمع قرآن راه نمود و باعث بر این صورت فاروق بود و تمام این قصه بر وجهی که در جامع آورده بروایت ابن عباس [illegible] آنست که گاه
سورتی و آیتی نازل شدی و حضرت پیغمبر صلعم اشارت فرمودی که سوره [illegible] در پهلوی فلان سوره و باید ملحق این آیه بفلان آیه باید و چون سوره تمام
شدی صحابه را اعلام فرمودی و تعلیم و تعلم آن ترغیب فرمودی صحابه بترتیبی که استماع از تلقین آنحضرت بود حفظ نمودندی تا بعد از وفات [illegible] علم
فاروق نزد صدیق آمد و گفت یا خلیفة المسلمین درین روزها که بحرب یمامه حاضر بودیم جمعی را که شرف حفظ قرآن دریافته بودند
از پی یکدیگر میدان حرب میرفتند و مانند پروانه بملاقات شعله آتش قتال مسارعت می نمودند و حال بر آن منوال مشاهده می رود
و حال بر آن منوال است که این جماعت هیچ حربی حاضر نشوند الا که جمعی ازیشان لاف شهادت چشیده و در زمره بل احیاء عند ربهم [illegible]
گردد و من میترسم که باندک زمان کسی ازیشان باقی نماند و جمله قرآن ایشان اند [illegible] بفوات ایشان و دولت [illegible] از این نعمت عظمی
امت فایت گردد اگر تو قرآن را یکجا جمع کنی و از ضیاع صدور رجال صحایف و اوراق اشغال نهی بیشک موقعی عظیم پیدا [illegible] طوق
منتی از گردن خاص و عام امت بگشاید و باشی عند الخالق و الذی الخلایق مرضی و مستحسن [illegible] صدیق ابا کرد و استبعاد نمود و گفت ارتکاب
کاری که حضرت رسالت صلعم بدان اشتغال ننموده باشد نه واجب خود می بینم و نه قدر خود میدانم بیت در مقامی که نشاید زبان [illegible]
ذره گر جلوه نماید ز ادب دور بود ٭ فاروق دیگر باره مبالغه آغاز کرد حق سبحانه دیده توفیق بر جمال صدیق بگشود دانست که
مباشرت آن کار صلاح کلی را متضمن است پس سخن فاروق را بقبول تلقی نمود و زید بن ثابت را که از حفاظ صحابه و کاتب وحی بود طلبید [illegible]
بر وجهی که واقع بود بجمع در رسانید و التماس مباشرت این امر خطیر فرمودند و زید نیز اگرچه در اول توقف نمود [illegible] آخر برای
رای شیخین شده بدان رضا داد و بعد تحقیق و اتفاق اکابر صحابه بر سور و آیات آنچه در صدور رجال محفوظ و در چوب و اکتاف و غیر آن
بود و ترتیب و تالیفی از حضرت رسول صلعم بدیشان رسیده بود و بر آن هفت لغه که أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ از آن هر یکی جمع کرده [illegible]